

طراحانه اندیشیدن

چکیده

توانایی اندیشیدن است که به انسان قدرت طراحی و تعریف انسان بودن را داده است. تفاوت‌های انسانی به دلیل تفاوت در چگونه فکرکردن ما آدمهاست. تفکر انتقادی، روش فکرکردن طراحان است. آن‌ها همه چیز را به نقد می‌کشند و نظم جهان را زیر سوال می‌برند تا موضوع را برنظم تازه و قدرتمندتری بنا کنند. دیدن، نوشتن و فعالیت‌های دستی، سه رکن بنیادین تفکر انتقادی را شکل می‌دهند. تفکر انتقادی تلاش برای بنا کردن تفکر جدید و نظم جدید است. نظمی که جهان را به سوی آینده و چهره جدید آن به پیش می‌برد.

کلیدواژه‌ها

تفکر طراحی، تفکر انتقادی، خلاقیت، طراحی

mhrhashemi@gmail.com

جستار

روزی

دوپایی که تفاوت چندانی با دوپاهای پیرامون خود نداشت در صبحی که فرقی با صبح‌های دیگر نمی‌کرد به جای رها کردن عطش تندش برای به‌دست آوردن، کمی آرام‌تر از همیشه به پیرامونش نگاه کرد. شاید هنوز برای پرسیدن نخستین سؤال، هزاران سال زود بود. اما او به جای آنکه مانند همیشه تنها ببیند و به سرعت بگذرد، لختی ایستاد و نگاه کرد. شاید نه او و نه دوپایان دیگر هرگز به این لحظه بازنگشتند و چیزی از آن به یاد نیاوردند و هرگز در نیافتند که تاریخ فلسفه آغاز شد.

«من فکرمی کنم... پس هستم.» دکارت تصور می‌کند که انسان بودن به واسطه تفکر معنی می‌یابد و قوام می‌گیرد. آیا کسی که بیشتر فکر می‌کند انسان تر است؟ آیا لحظه‌های بیشتری را در تعریف انسان بودن گذرانده است؟ حدیث نبوی وجود دارد در همراهی با این دیدگاه: «یک ساعت تفکر از هفتادسال عبادت برتر است». پیامبر اسلام انسان متفکر را از انسان متعبد برتر دانسته است.

اگر بخش انسانی وجود را برخاسته از دنیای تفکر فرض کنیم، می‌توان نتیجه گرفت که به قدر فیلسوف بودنمان انسان هستیم. اگر اهل تفکر نیستیم که هیچ؛ گفتمان این مقال را می‌توان در همین نقطه به پایان رساند. اما اگر انسانی اهل تفکر به‌شمار می‌رویم، سؤال اینجاست که چقدر در این تعریف از بودنمان شکل گرفته‌ایم.

انسان در تاریخ انسان بودن، زمان زیادی را در تعریف انسان بودن صرف نکرده است. گاه انسان‌ها مانند حیوانات وحشی - بدون تفکر- به تکه‌پاره کردن یکدیگر پرداخته‌اند و گاه در منش چهارپایان - بازهم بدون تفکر- به خوردن و خوابیدن مشغول بوده‌اند. انسان غریزی در تکاپو برای تداوم بقا و به‌دست آوردن و تصاحب کردن است تا شاید فرصتی بیابد، عبوری حاصل شود و رشدی... از موجودی که تنها زنده است به موجودی که در پی زندگی می‌گردد.

فکرمی کنیم

امروز فکر کردن یک عادت اجتماعی است. برای خریدن یک هدیه تولد هم دقایقی فکرمی کنیم. در تصمیم‌گیری‌های اساسی، یکدیگر را تشویق به صبر کردن می‌کنیم تا فضای تفکر بر تصمیم دشوار حاکم شود. وقتی متهم به رفتار بدون تفکر می‌شویم، آن را بر نمی‌تابیم و حتی توهین تلقی می‌کنیم. حتی اگر آدم متفکری نیستیم از تلاش برای متفکر دیده شدن فروگذار نمی‌کنیم. در عین حال اغلب اوقات فکر نمی‌کنیم. بی‌حرکت می‌مانیم تا تفکرات از ما عبور کنند.

هریک از ما برای فکر کردن - درست مانند هر فعالیت شخصی دیگر - روشی شخصی داریم. بعضی به طبیعت پناه می‌بریم؛ بعضی به فنجانی چای و بعضی به گوش دیگران. زشت‌ترین شکل فکر کردن، فکر کردن در گوش و در وقت کسی است که علاقه‌ای به افکار ما ندارد. بعضی‌ها برای فکر کردن به کاغذ پناه می‌برند. امروزی‌ترها به رایانه شخصی یا به شبکه‌های اجتماعی. مردم با ثبت تفکراتشان، شانس بازگشت دوباره به آن‌ها را به‌وجود می‌آورند. ثبت و انتشار و در میان گذاشتن آن با دیگرانی که ممکن است علاقه‌مند باشند، امکان تغییر و رشد به این تفکرات می‌دهد. ثبت کردن تفکرات یکی از نشانه‌های روش زندگی انسان مدرن است.

تفکرات ما سه ریشه اساسی دارند؛ تجربیات ما، رؤیاها و باورهایمان. جان دیویی^۱ معتقد است که آنچه به‌عنوان فکر از ذهن هر انسانی می‌گذرد از جنس این سه مقوله‌ای است که به آن اشاره شد.

الف. تجربیات: هر آنچه با حواسمان لمس می‌کنیم به گروه تجربیاتمان می‌پیوندد. جهان تجربیات هر انسان، آن چیزهایی است که دیده،

شنیده، بوییده، چشیده و لمس کرده. ما به سرما، آب، روشنایی، غذا، عطر و چای فکر می‌کنیم؛ چون آن‌ها را یک‌به‌یک تجربه کرده‌ایم. آن‌ها جهانی را ایجاد کرده‌اند که می‌شناسیم.

ب. رؤیاها: گاهی به چیزهایی فکرمی کنیم که هرگز تجربه نکرده‌ایم. گاهی به چیزهایی فکر می‌کنیم که هرگز وجود نداشته‌اند و اتفاق نیفتاده‌اند. جهان خلاقیت بی‌ارتباط با جهان تجربیات نیست. بسیاری اوقات به خاطر ریشه‌های تجربی که وجود دارند، می‌توانیم به چیزهایی فکر کنیم که هنوز اتفاق نیفتاده‌اند. تفکیک تفکرات خلاق از دنیای تجربه‌ها، معیار مشخصی دارد. فکر کردن به هر آنچه تاکنون تجربه نکرده‌ایم، رنگ‌وبویی از رؤیا دارد و از جنس خلاقیت است.

پ. باورها و اعتقادات: گاهی اوقات، باورهای ما ریشه در تجربیات ما دارند. با آتش، حرارت را تجربه کرده‌ایم؛ پس آتش سوزاننده است. این باوری می‌شود که در تمام زندگی با آن همراه خواهیم شد. گاهی هم باورها از جنس استنتاج هستند. افتادن سیب را می‌بینیم و جاذبه را می‌فهمیم. باورها و اعتقادات چه از جنس تجربه باشند یا استنتاج، بخش بزرگی از تفکرات ما را تشکیل می‌دهند.

در یک بعد از ظهر تابستان، بعد از یک ناهار مفصل و زیر سایه روشن رخوت‌زا به چرت نیمروزی مشغولید. تفکرات، شما را در برگررفته‌اند. این تجربیات، تخیلات و باورهای شما هستند که می‌آیند و می‌روند و شمایی که هستید را شکل می‌دهند. تفاوت‌های ما به دلیل تفاوت‌هایی است که در جنس تفکراتمان داریم.

تفکر انتقادی

طراحان می‌نویسند. دیویی معتقد است که رابطه عمیقی بین طراحان و دنیای ادبیات وجود دارد. ادبیات بستر ایده‌پردازی است. اصولاً در ایده‌پردازی به سراغ ادبیات می‌رویم؛ چون از عمیق‌ترین و اصیل‌ترین بسترهای تفکر است. در تکنیک‌های ایده‌پردازی، روش الفبایی یکی از بنیادی‌ترین روش‌هاست. در این روش هر حرف، بهانه‌ای است برای فضا دادن به صورت مسئله طراحی. در روش فرهنگ لغت همین کار را با کلمات اتفاقی انجام می‌دهیم. در روش‌های طوفان ذهنی هم از کلمات دیگران برای خلق فضای تازه و ایده جدید بهره می‌گیریم. بدون ادبیات، ایده‌پردازی ممکن نبود.

در تاریخ طراحی صنعتی، والتر گروپییوس را به‌عنوان طراحی می‌شناسیم که خط کشیدن نمی‌دانست. هرگز در مورد او گفته نشد که طراح نبود یا طراحی نمی‌دانست. توانایی‌های ترسیمی برای طراحان ابزار قدرتمند ارتباطی و ثبت اندیشه است؛ اما آنچه طراح را طراح می‌کند، تفکر طراحانه اوست. جان دیویی طراحی را به کلمه منتسب می‌داند. او نوشتن را نخستین رکن تفکر انتقادی می‌داند. مهارت‌های نوشتاری و تسلط به ادبیات، ابزار قدرتمندی؛ نخست برای شناخت صورت مسئله و سپس برای ایده‌پردازی هستند. نوشتن در مورد صورت مسئله، ابعاد پیدا و پنهان آن را می‌گشاید و زمینه درست و مناسبی را برای ایده‌پردازی متمرکز و مؤثر فراهم می‌آورد. ایده‌پردازی هم در ابتدا یک فرایند کاملاً نوشتاری است. با کلمات، سریع‌تر و قدرتمندتر ایده‌پردازی می‌کنیم. این بازی خلاق ادبی تا آنجا به پیش می‌رود تا پیچیدگی به حدی برسد که برای انتقال معنا نیازمند ترسیم شویم.

رکن دیگر در تفکر انتقادی «دیدن» است. مردم به موزه و نمایشگاه می‌روند تا بیاموزند. اما ذهن طراح به هنگام تجربه‌های دیداری به طراحی مشغول است. برای او دیدن بستری است برای ورز دادن و ارتقا بخشیدن به آنچه در ذهن دارد. بعضی از ما عادت داریم برای حل مسائل ذهنی از خانه بیرون بزنیم؛ یک پیاده‌روی شلوغ یا یک مجتمع تجاری، یک بازار سنتی یا یک ساحل ماسه‌ای خلوت، یک موزه تاریخ تمدن یا یک گالری هنری، مهم نیست. طراحان برای فکر کردن طراحانه به مجال‌های دیداری نیازمندند. این مجال دیداری می‌تواند بهانه‌ای مربوط یا نامربوط و فاخر یا عادی باشد. مهم اینجاست که بستر قدرتمندی فراهم کند برای تفکر انتقادی.

دیدن قدرتمندترین احساس ماست. بیش از هفتاد درصد آنچه می‌دانیم را به کمک چشم دریافته‌ایم. دیدن، ذهن را در معرض اطلاعات جدید قرار می‌دهد. اطلاعات مربوط و نامربوطی که گرچه اتفاقی اما در مسیری سیستماتیک، ذهن را به این سو و آن سو می‌برند تا بستری فراهم شود و بتواند به مسئله‌ای که در حال پردازش است از جوانب مختلف نگاه کند. رکن سوم را یوهانی پالاسما^۲ در کتاب «دست متفکر» پیشنهاد می‌کند. او معتقد است که دست و ذهن ارتباط قدرتمندی دارند و فعالیت‌های دستی، همان بستری را بازآفرینی می‌کند که تجربیات دیداری. وقتی به تکه‌ای گل شکل می‌دهیم و این کار را تکرار می‌کنیم، برای ذهن مجال برخورد‌های غیرتکراری را فراهم می‌آوریم. مهارت‌های دستی، مجال آزادی ذهنی را فراهم می‌آورد و در تراز بالاتر، فعالیت‌های دستی گروهی به هماوایی‌های ذهنی جمعی منجر می‌شود.

کارهای دستی، ذهن را به بازی می‌گیرند. بازی بستر خلاقیت است و خلاقیت یکی از پایه‌های تفکر. پالاسما عادت به فعالیت‌های دستی را یک عادت خلاق می‌داند. او دست را چشم دوم بدن می‌داند و معتقد است که ارتباط قدرتمندی که بین آن‌ها وجود دارد به پیدایش انسان

طراحان

هر جامعه انسانی، نگاه ویژه و تفکر ویژه خود را دارد. اگر ادعای گراف تسلط به مباحث سیاسی را دارید، هرگز این ادعا را نزدیک سیاست مدار نبرید. در نخستین جملاتی که بین شما ردوبدل می‌شود، او درخواست یافت که چقدر ادعای شما صحیح است. این نه به خاطر میزان دانش شما از مسائل سیاسی پیرامون که به دلیل طرز تفکر شما در مورد سیاست خواهد بود. یک راننده تاکسی، یک معلم، یک مادر و یک سرباز هم نگاه ویژه، تفکر ویژه، کلام ویژه و حضور ویژه خود را دارند. نمی‌توانید طراح باشید و تفکر طراحانه نداشته باشید.

جان دیویی در دوران درستی زندگی کرد. به‌عنوان یک فیلسوف این شانس را داشت که در اوج تحولات غرب در عبور از عصر ویکتوریا به دوران مدرن به جهان نگاه کند. گرچه گفتمان اساسی دیویی بر مسئله آموزش متمرکز است، اما سال‌های آغازین قرن بیستم، دوران تولد جامعه طراحان مدرن هم بود. دیویی به این جامعه و به نگاه فلسفی ویژه‌اش بی‌اعتنا نبود. او دریافت که طراحان متفاوت فکری‌کنند.

طراحان کسانی هستند که با زیر سؤال بردن دنیای کنونی، بستر خلق جهان آینده را پدید می‌آورند. ویرانگری، طبیعت طراحان است. آن‌ها در مواجهه با هر پدیده‌ای از خود می‌پرسند: «آیا جور دیگری هم می‌توانست باشد؟» تفکر طراح با ایده خود او هم همین رفتار را دارد. هر ایده خوبی زیر سؤال می‌رود تا به ایده بهتر بینجامد. آیا مدام در حال زیر سؤال بردن و نقد ایده‌ها برای به کمال رساندن آن‌ها هستید؟ دیویی شما را شامل تفکر طراحانه می‌داند.

تفکر انتقادی روش فکر کردن طراحان است. تفکر انتقادی، فرایندی است تکراری از زیر سؤال بردن برای بهتر کردن و ارتقا دادن. اسکس کردن، شکلی از این تفکر انتقادی است. صورت مسئله را می‌بینیم و پاسخی اولیه برای آن پیشنهاد می‌کنیم تا طراحی آغاز شود. با نگاه از زاویه‌ای تازه به صورت مسئله می‌توان پاسخ ابتدایی را زیر سؤال برد؛ برای خلق ایده‌ای بهتر، اسکسی تازه و دوباره نگاهی دیگر، زاویه‌ای دیگر و پاسخی بهتر. این فرایند تا آنجا پیش می‌رود که احساس کنیم آن پاسخ اولیه کاملاً ورز داده شده و دیگر امکان بررسی از زاویه‌ای دیگر برای آن متصور نیست. پس به سراغ ایده دیگر می‌رویم و مسیر اسکسی متفاوت. اما آنچه اغلب طراحان نمی‌دانند این است که طراحی با ترسیم آغاز نمی‌شود.

متفکر منجر شده است. انسان تنها متفکر نیست. مؤثر هم هست. او به کمک دست‌هایش به دنیایی که می‌شناسیم شکل داده و بدین ترتیب دست‌های انسان بخشی از تفکر او محسوب می‌شوند.

در انتها

حرفه‌های مرتبط با طراحی، مملو از فعالیت‌های اندیشمندانه هستند. به کمک تفکر جدید، نظم جدیدی بنا می‌کنیم. نظم جدید به جهان شکل تازه‌ای می‌دهد و نام این کار طراحی است. اگر جنس تفکر را بهتر بشناسیم، طراحان بهتری خواهیم بود و انسان‌هایی مؤثرتر. شاید این نگاه به زاویه دید یک فیلسوف زیادی نزدیک به نظر برسد، اما تعریف انسان بودن چنان در فیلسوف بودن و فیلسوف بودن چنان در طراح بودن حل شده است که از بعضی زوایا منطبق به نظر می‌رسند. طراحی فعلیتی در قالب تفکر آگاهانه انتقادی است. «طراحی می‌کنم، پس هستم»؛ این تعریف انسان بودن بسیاری از ماست.

پی‌نوشت‌ها

۱. John Dewey
۲. Critical thinking
۳. Juhani Pallasma